



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفتصد و پنجم





آقای فرشاد



با سلام خدمت همه دوستان

همت. همت یعنی چه؟ همت یعنی اینکه من واقعاً، خالصانه و صادقانه می‌خواهم دید قبلی‌ام را کنار بگذارم و از تمام چیزهایی که مثل وزنه به پایم بسته شده است و از آنها خوشبختی می‌خواهم، خودم را آزاد کنم. همت یعنی اینکه من صادقانه می‌پذیرم که اشتباه کرده‌ام. همت یعنی تردیدی ندارم، شکی ندارم که اشتباه کرده‌ام و الآن دیگر نمی‌خواهم خود را ملامت کنم و وقت را باز هم تلف کنم.

هین مگو فردا، که فرداها گذشت

تا به کلی نگذرد ایام کشت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۲۶۹

همت یعنی اینکه از ته دل می‌خواهم همانیدگی را بیندازم و اینطور نیست که یک امیدی هم به بهبود وضعیت همانیدگی‌ها داشته باشم. اگر در یک رابطه پر از درد هستیم، واقعاً از ته دل می‌خواهم بیندازم، نه اینکه شصت درصد می‌خواهم بیندازم ولی چهل درصد امید به بهتر شدن همانیدگی داشته باشم. همت یعنی اینکه اگر چه من می‌دانم انداختن همانیدگی‌ها سخت است و درد دارد، ولی من می‌خواهم درد هشیارانه بکشم تا پخته شوم و آزاد شوم.

بانگ می‌زد آتش ای گیجان گول
 من نیم آتش، منم چشمه قبول
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۳۵

همت یعنی این که من دیگر خسته شدم. از این زندگی توهمی با دیدن ذهنی خسته شدم. خسته شدم از بس دنبال چیزها و آدمها دویدم و از آنها خوشبختی خواستم و آنها ندادند. خسته شدم از اینکه هر کاری می‌کنم و هر حرفی می‌زنم، منجر به درد می‌شود. خسته شدم از رابطه‌هایی که براساس ذهنی بود. خسته شدم از اینکه با هر بادی که می‌وزد، به اینطرف و آنطرف کشیده می‌شوم.

باز خَر، ما را ازین نفس پلید
 کاردش تا استخوان ما رسید
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۴۴۵

همت یعنی اینکه من واقعاً الآن می‌پذیرم که درونم پر از همانیدگی‌ست. می‌پذیرم که هر لحظه به دنبال تأیید و توجه گرفتن و بهتر بودن هستم، می‌پذیرم که حسود هستم، می‌پذیرم که دوست ندارم دیگران بهتر از من باشند، می‌پذیرم که درونم انواع دردهاست، ولی الآن می‌خواهم فضا را باز کنم، می‌خواهم تسلیم شوم و از هیچ چیزی نمی‌ترسم. همت یعنی اینکه دیگر روی خوش به همانیدگی‌ها نشان نمی‌دهم.

اگر خواب آیدم امشب، سزای ریش خود بیند
 به جای مفرش و بالین همه مشت و لگد بیند
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۲

همت یعنی اینکه دیگر به من ذهنی رو نمی‌دهم و اجازه نمی‌دهم که دوباره، کار کردن روی خود و خواندن ابیات مولانا را تبدیل به یک همانیدگی کند و از آن تأیید و توجه بگیرد. دیگر اجازه نمی‌دهم که من ذهنی از معنویت هم یک تصویر ذهنی بسازد و بخواهد از آن هویت بگیرد، بلکه در این کار صادق هستم.

همت یعنی اینکه دیگر نمی‌خواهم دید من ذهنی را مراعات کنم. وقتی من ذهنی می‌گوید برو در کار دیگران دخالت کن، دیگر نمی‌خواهم مراعات کنم. چون مراعات کردن باعث می‌شود همراه من بماند، و اگر همراه من بماند، آرزوی مرگ خواهم کرد.

آن مراعات تو، او را در غلطها افکند
 پس ملازم گردد او، وز غصه ویلاتی کنی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۰۸

همت از درون می آید، از فضای باز شده می آید، اینطوری نیست که ذهناً بگوییم از شنبه شروع می کنیم. اگر تمام تمرکزمان را روی خودمان بگذاریم و حواسمان را جمع کنیم و بصورت ناظر ذهنمان را نگاه کنیم و ببینیم که چه فکری می کند و چه کارهایی می کند، در اینصورت روز به روز همت ما بیشتر می شود. چون وقتی فضا را باز می کنیم و ذهن را می بینیم، متوجه می شویم که این من ذهنی ما نیستیم، و ارزش یک ثانیه نگه داشتن هم ندارد، ارزش مراعات کردن ندارد، در انداختنش یک درصد هم شک نمی کنیم.

چون جِوَالی بس گرانی می بَری
 زان نباید کم، که در وی بنگری
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۵۷۴

که چه داری در جِوَال از تلخ و خوش؟
 گر همی ارزد کشیدن را، بکش
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۵۷۵

این دو بیت می گوید: که اگر کیسه بسیار سنگینی از همانیدگی‌ها و دردها را در مرکزمان حمل می کنیم، حداقل باید آن را باز کرده و به محتویات آن نگاه کنیم و بدانیم که با خود چه چیزی را حمل می کنیم و اگر ارزش حمل کردن دارد آن را به دوش بکشیم. وقتی اشعار مولانا را می خوانیم، فضا در درونمان باز می شود و همت پیدا می کنیم. چون مولانا می گوید زندگی با من ذهنی یعنی مورد تجاوز قرار گرفتن، یعنی مرده صید کردن، یعنی بازی که موش شکار می کند. مولانا در جاهای مختلف درباره همت صحبت کرده است. در دفتر ششم، ابیات ۱۳۴ تا ۱۳۶ می گوید: پرنده با پر به آشیانه خود می پرد. پر انسان، همت است، تو به همت انسانها نگاه کن. می گوید باز اگر بی نظیر هم باشد، اگر صیدش موش باشد حقیر است.

مرغ با پر می‌پرد تا آشیان
پر مردم همت است ای مردمان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۳۴

عاشقی کالوده شد در خیر و شر
خیر و شر منگر، تو در همت نگر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۳۵

باز، اگر باشد سپید و بی‌نظیر
چونکه صیدش موش باشد شد حقیر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۱۳۶

ما هم بعنوان انسان باز هستیم، بی نظیر هستیم، ولی اگر چیزها و همانیدگی‌ها شکار ما باشند، حقیر می‌شویم. وقتی یک نفر یک حرف بدی به ما می‌زند و ما تا بیست سال آن حرف را فراموش نمی‌کنیم، شکارمان موش است. وقتی سلامتی‌مان، شادی‌مان، عقلمان و چیزهای با ارزشمان را بخاطر همانیده بودن با یک نفر از دست می‌دهیم، شکار موش کرده‌ایم. وقتی به یک نفر صرفاً بخاطر همانیدگی‌هایش احترام خاص می‌گذاریم، صید موش کرده‌ایم. وقتی مدرک لیسانس، فوق لیسانس یا دکترا داریم و فکر می‌کنیم که بخاطر این مدرک‌ها از دیگران برتر هستیم، در اینصورت صید موش کرده‌ایم. بازی هستیم که موش صید کرده‌ایم، چون از مدرک ارزش قرض کرده‌ایم، و گرنه خودمان می‌دانیم که چیزی بلد نیستیم.

همینطور در بیت ۱۴۳۸ دفتر سوم داریم که تو به ضعیف بودنت که من ذهنی القا می‌کند نگاه نکن، بلکه به همتت توجه کن که تو یک انسان شریف هستی.

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف
بنگر اندر همت خود ای شریف
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۳۸

همت یعنی اینکه من درک کرده‌ام که همهٔ ما انسان‌ها یکسان هستیم و فرقی با هم نداریم و ارزش به
همانیدگی‌ها نیست، بنابراین به این چیزها توجه نمی‌کنم و فقط در طلب آب حیات هستیم، چرا که می‌دانم سخت
خشک لب هستیم.

تو به هر حالی که باشی می‌طلب
آب می‌جو دایماً ای خشک‌لب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۳۹

با تشکر فرشاد



خانم مهردخت از چالوس



بنام خدا و عرض سلام و ارادت خدمت همه همراهان عزیز
نکات مهمی از بیانات پدر بزرگوار در برنامه ۹۰۳

(۱) منظور از آمدن ما به این جهان زنده شدن ما به بی‌نهایت و ابدیت خداست؛ یعنی باید از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تغییر کنیم. پس اگر ابیات مولانای عزیز را می‌خوانیم و یا به برنامه گنج حضور گوش می‌دهیم، صرفاً برای تغییر وضعیت‌های بیرونی ما نباشد. چون به محض درست شدن اوضاع بیرونی و یا خوب شدن حالمون دست از کار روی خود می‌کشیم.

(۲) من‌ذهنی ما ممکن است بیدار شدن به زندگی را به حساب خودش بگذارد و یک پارک ذهنی درست کند و معنویت را هم جزو پارک خود کند، در حالیکه ما باید بکوشیم این پارک من‌ذهنی را خراب کنیم.

(۳) با مقاومت کردن به آنچه ذهن در این لحظه نشان می‌دهد، قربانی اتفاق نشویم و تصور نکنیم که زندگی گرفتن از وضعیت‌ها همان منظور اصلی خداوند است. در اینصورت هشیاری جسمی را تقویت می‌کنیم و به زمان مجازی گذشته و آینده می‌روییم که از خاصیت من‌ذهنی است.

۴) وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم، مرکز عدم چون در جستجوی خودش هست شروع به وسیع شدن می‌کند؛ در نتیجه بسوی جهات مختلف در دنیا که همان جهاتی است که فکرهایمان و همانیدگی‌ها ما را به آن جهات می‌کشند نمی‌رویم. در نهایت من‌ذهنی ما بهم می‌ریزد و ما به زندگی زنده می‌شویم. اما اگر بسوی جهاتی که فکرها نشان می‌دهند برویم، خداوند آن سو را می‌بندد؛ یعنی ما با مواجه شدن با دردها متوجه می‌شویم که زندگی در آن جهات نبود و نباید آن افکار همانیده در مرکز ما قرار می‌گرفت. پس آگاه باشیم که به هر جهاتی کشیده شویم دچار بلا می‌شویم تا خدا ما را بسوی بی‌جهات که خودش هست بکشاند.

۵) اگر ما به آنچه ذهن نشان می‌دهد توجه نکنیم و چیزی نخواهیم، دم ایزدی که بسوی ما می‌آید را می‌گیریم و این دم همه چیز به ما می‌دهد؛ نه از طریق علت‌های بیرونی، بلکه با کن‌فکانش و بدانیم که هر علتی را که ذهن نشان می‌دهد سبب است و ما را به دام ذهن بیشتر می‌اندازد.

۶) خداوند در هر انسانی بصورت خاصی که مختص اوست، خودش را آشکار می‌سازد. بنابراین هر کسی باید ناظر من‌ذهنی خودش باشد و روی خودش کار کند. باید اقرار کند که همانیدگی دارد و اشتباه کرده است و این دردها را ایجاد کرده؛ نه اینکه خود را با دیگران مقایسه کند و ببیند که چقدر به خدا زنده شده است چون در این صورت بیشتر در ذهن می‌ماند.

۷) دردها و گرفتاریهای ما مهمان ما هستند. ما نباید بعنوان هشیاری با آنها ستیزه کنیم؛ زیرا به محضی که اعتراض می‌کنیم، ممکن است مدت اقامت این مهمان‌ها را تمدید کنیم.

۸) عواملی که سبب می‌شوند ما دچار جبر من‌ذهنی شویم و تغییر کردن ما سخت شود عبارتند از:
 * ما به علت «می‌دانم‌های» خود حس نیاز به دانش معنوی نداریم؛ در نتیجه ایرادهای خود را نمی‌بینیم و در رفع آنها هم نمی‌کوشیم.
 * ما با کار افزایی و مشغول شدن به کارهای بیهوده دردهای خود را می‌پوشانیم و خود را به بی‌حسی می‌زنیم؛ یعنی در واقع ایرادهای خود را انکار می‌کنیم و برای رفع این ایرادها درد هشیارانہ نمی‌کشیم.
 * ما تصور می‌کنیم همیشه باید به این زندگی پر از درد ادامه دهیم و راهی برای نجات ما وجود ندارد. حتی این دردها و وضعیتهای ما بخاطر جامعه، خانواده و علتهای بیرونی است. پس دچار جبر من‌ذهنی هستیم و اعتقادی به تغییر در خود نداریم.

صادق نبودن در این راه معنوی 

چون نبودش تخمِ صدقی کاشته
حق برو نسیانِ آن بگماشته
-مولوی، مثنوی، - دفتر ششم، بیت ۳۵۵

🌹 طلب حقیقی نداشتن

در طلب زن دائماً تو هر دو دست
که طلب در راه، نیکو رهبر است
-مولوی، مثنوی، - دفتر سوم، بیت ۹۷۹

جهد کن تا این طلب افزون شود
تا دلت زین چاه تن بیرون شود
-مولوی، مثنوی، - دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

همانطور که برای امور مادی و بدست آوردن چیزهای مادی طلب داریم و موفق می شویم، در راه معنویت هم باید طلب واقعی داشته باشیم و قانون جبران را رعایت کنیم و از تمام امکانات مادی و ذهنی و جسمی استفاده کنیم تا به خدا زنده شویم.

۹) علت ناامیدی ما در راه معنوی این است که از طریق من ذهنی خود می خواهیم از دست من ذهنی مان آزاد شویم؛ مثلاً فقط، صرف خواندن کتابها و رفتن به کلاسهای معنوی مختلف یا هر کار ذهنی دیگر نمی توان تغییر کرد، بلکه باید با فضاگشایی درست و پرهیز و تسلیم واقعی از دردها و من ذهنی خلاص شویم. و چون مقاومت و قضاوت داریم رها نشده و ناامید می شویم.

۱۰) ما نباید موضوع زنده شدن به بی‌نهایت خدا را جزو اهداف زمانی خود بدانیم و نباید این عمل را به تأخیر بیندازیم. اینکار یک موفقیت در زمان مجازی نیست، بلکه کاری است که باید این لحظه صورت بگیرد و یک تبدیل شدن هست. باید در این راه صادق باشیم، تسلیم کامل شویم، ایرادهای خود را ببینیم و اقرار کنیم، از درد هشیارانه فرار نکنیم و طلب حقیقی داشته باشیم. حال باید اقرار کنیم که خودم خیلی وقتها درد هشیارانه نکشیدم و کارهایم را عجولانه انجام دادم و دریافتم که طلب من هم ذهنی بود. خیلی وقتها کارافزایی می‌کنم و کارهایم طولانی می‌شود و حتی به جسمم هم آسیب می‌رسانم. مثلاً در این هفته مهمان داشتم و با کارهای بیهوده، قضا هم اتفاقاتی را سر راهم گذاشت ولی خوشبختانه صبرم خوب بود و غم به خودم راه ندادم.


با سپاس فراوان، مهردادخت از چالوس



خانم رضوان از تهران



به نام خدا

سلام و عرض ادب خدمت استاد عشق و همراهان عزیز 

«گپی خودمانی با خویشان عشقی ام»

دوستان عزیز، آقای شهبازی پدر مهربانمان می‌فرمایند: مولانا غزلهایش را بسیار ساده و روان سروده‌اند و کاملاً درست می‌فرمایند؛ ولی من با عذرخواهی از مولانای جان بدون اغراق می‌گویم، اگر تفسیرهای زیبا و کاربردی و رمزگشاییهای بی‌نظیر آقای شهبازی نبود، بنده حقیر هیچ درکی از این ابیات ناب نداشتیم و بدون شک نمی‌توانستیم چندین ساعت بی‌وقفه پای برنامه‌های زنده بنشینیم و مطالب را با وجود وزوزهای من‌ذهنی که می‌گوید تکراری هستند بنویسیم. دوستان اعتراف می‌کنم که روی آوردن من به این برنامه برای کم شدن دردهای من‌ذهنی ام بود، متأسفانه از خداوند همه چیز می‌خواستیم الا خودش و با بیت زیر کاملاً بیگانه بودم!!

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و کلی کاستن
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

پدر مهربانم دستان پر مهرتان را می‌بوسم و همیشه قدردان زحماتتون هستم که راه درست زندگی کردن را به ما می‌آموزید. اگر این برنامه نبود نمی‌دانم که زندگی‌ام چه وضعیتی می‌داشت، فقط می‌دانم که غرق در غم و اندوه و رنج و عذاب من‌ذهنی می‌بودم. چون از آن دسته آدم‌هایی بودم که همیشه منتظر زمان و مکان خاصی بودم که پیش بیاید و با ناله و زاری به درگاه خدا دعا کنم، آنهم از فضای مسموم و همانیده من‌ذهنی که خدایا اینو بده، اونو بگیر. این همانیدگی همیشه پایدار بماند، اون همانیدگی زیادتر شود و به اصطلاح پارک من‌ذهنی‌ام اونجوری که دوست دارم چیده شود. غافل از اینکه زندگی قانون جنگل هست و هر طور که دلش بخواهد با نیروی کن‌فکان خود همانیدگیهای ما را مورد حمله قرار می‌دهد.

من اگر نالم اگر عذر آرم
پنبه در گوش کند دلدارم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۷۸

قبل آشنایی با برنامه گنج حضور اگر به یکی از نقطه چینهای مرکز آسیبی می‌رسید، دنبال علل و اسبابهای بیرونی بودم. فکر می‌کردم چه گناه بزرگی کرده‌ام که خدا دارد از من انتقام می‌گیرد. نمی‌دانستم که بزرگترین گناه، مرکز همانیده و فراموش کردن پیمان الست می‌باشد. گرچه که هر روز افتان و خیزانهای زیادی را تجربه می‌کنم اما بشکرانه آشنایی با مفاهیم عمیق معنوی این راه را ادامه می‌دهم.

لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب
سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰

چرا که ایمان دارم خداوند این فضاگشایی ناقص و آشفتگی مرا از مرکز همانیده دست نخورده بیشتر دوست دارد.

دوست دارد یار این آسفتگی
 کوشش بیهوده به از خفتگی
 مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹

اکنون سپاسگزار و شاکر خداوند هستم که بر من منت نهاد و مرا به این برنامه دعوت کرد. شکر بابت این برنامه و آقای شهبازی. شکر بابت ریب المنونی که یکی از تیرکهای زندگیم را کشید و با بینش امروزم، آن را از طرف خدا می‌دانم برای بیداری من. شکر بابت تغییرات خواهرم که از ارتعاش او من که غرق در همانیدگیها بودم به این برنامه روی آوردم. شکر که اندکی از منجلا ب من ذهنی بیرون آمده‌ام. شکر که تا حدودی دست از حبر و سنی کردن خانواده‌ام برداشته‌ام. شکر که قانون انصتوا را همیشه بیاد دارم و اجازه نمی‌دهم من ذهنی‌ام بجای هر کسی حرف بزند و اظهار نظر کند.

شکر بابت اینکه دست از دروغهای مصلحتی برداشته‌ام. شکر که وقتی گول من ذهنی‌ام را می‌خورم و به غیبت و قضاوت می‌افتم، بعد از آن حالم بد می‌شود و درد هشیارانہ زیادی می‌کشم. شکر بابت اینکه در خیلی از موارد مچ من ذهنی‌ام را می‌گیرم و رسوایش می‌کنم. شکر که از زرنگ بازیهای من ذهنی‌ام بیزارم و شکرهای زیادی که زبانم قاصر از بیان آنهاست. بقول مولانای جان:

گر سر هر موی من یابد زبان
شکرهای تو نیاید در بیان
مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۵

با تشکر از استاد عشق و این برنامه انسان ساز و دوستان همراه

با احترام، رضوان از تهران



خانم افسانه از اصفهان



با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور غزل ۶۱۳

زین مردم کار افزا، زین خانه پر غوغا
عیسی نخورد حلوا، کاین آخر خر آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

مردم کارافزا هستند چون من ذهنی دارند. ما بطور فردی من ذهنی درست کردیم و از فکری به فکر دیگر می‌رویم. همنشینی با من‌های ذهنی دیگران، من ذهنی ما بزرگ و بزرگتر می‌شود. در نتیجه غوغایی در سر ما بوجود می‌آید و قدرت تشخیص و انتخاب خود را از دست می‌دهیم و تنها نشط باریکی از آب زندگی به ما می‌رسد. در حالیکه درون ما، چشمه برکت و شادی وجود دارد ولی به دلیل کارافزایی مردم و خودمان آن را بسته‌ایم. ما اجازه نمی‌دهیم با فضاگشایی، زندگی خردش را به فکر و عمل ما بریزد، در نتیجه زندگی را تبدیل به مانع مسئله، دشمن و دردها کرده و سرمایه‌گذاری می‌کنیم و روز به روز حالمان، روابطمان، اوضاعمان بد و بدتر می‌شود.

گفت: مادر تا جهان بوده‌ست از این
کار افزایان بدند اندر زمین

هین تو کار خویش کن ای ارجمند
زود کایشان ریش خود برمی‌کنند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۴۲۹۸ و ۴۲۹۹

مادر به کره اسب می‌گوید: تو توجه به سوت دیگران نکن. انسانهایی که می‌خواهند حواس تو را پرت کنند و تو را بترسانند، کارافزایانی هستند که همیشه بوده‌اند. اینها روزگار خود را تلف می‌کنند. وقتی کره اسب خودش بلد است آب بخورد دیگر احتیاج به سوت زدن ندارد. در اینجا ما باید قدرت تشخیص و انتخاب خود را به کار بیندازیم که آیا می‌گذارم توجه زنده این لحظه را سوی کارافزایان بگذارم و منهم کارافزا شوم یا به آنها اهمیت نمی‌دهم و کار درست خود را انجام می‌دهم؟ مولانا می‌فرماید: چرا حرفی را که نباید بزنی و ضرورتی ندارد را می‌زنی که باعث رنجش خودت یا دیگران شوی؟ چرا کاری که به تو مربوط نیست را انجام می‌دهی و چون از پشش بر نمیایی آن کار خراب می‌شود و تو ناراحت می‌شوی؟ کاری که در عرض پنج دقیقه می‌شود انجام داد را پنجاه دقیقه طول می‌دهی؟

چرا می گویی بلام و می دانم؟ سالها است که افسانه به کارافزایان توجه داشته و از آن کاری که می دانست درست است دست کشیده و خود نیز یک کارافزای تمام عیار شده بود ولی خوشبختانه مولانا مرا آگاه کرد.

وقت تنگ و می رود آب فراخ
پیش از آن کز هجر گردی شاخ شاخ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۳۰۰

فهمیدم فرصت های زیادی را از دست دادم حدود هفت سال است مولانا و جناب شهبازی همراه من شده اند، و چراغ من شده اند. گرچه هنوز کارافزا هستم ولی کارافزایی خود را می بینم و مقصر را خود می دانم. از دست خودم ناراحت می شوم، نه از دیگران.

شهره کاریزی ست پر آب حیات
 آب کش، تا بردم از تو نبات
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۳۰۱

افسانه شهره کاریز را یافته است. برنامه گنج حضور با ابیات مولانا، مرا چشمی دیگر، بینشی دیگر داد تا جهان را با دیدی که تا بحال تجربه نکرده بودم بینم. گیاهانی سبز از من روید، یکی از آنها اینکه از کسی بدم نمی‌آید، حتی اگر از طرف او توهینی بشنوم و این به نظر من معجزه است که همان زیر و رو شدن مرکز است.

اگر این را به یک من ذهنی بگویم، می‌گوید چطور ممکن است؟ یا بی‌غیرتی یا بی‌خیال و دنده پهن ولی این را من می‌دانم که مولانا مرکز مرا زیر و رو کرده. چطور ممکن است کسی که با مولانا قرین شده و زیر و رو شدن مرکزش را دیده بخواند از این راه دست بکشد و دوباره به من ذهنی پر از ایراد و اشکال و نفرت و خشم و رنجش و کینه و حسادت و... برگردد که مولانا می‌فرماید: چنین مرکزی آخر، خر است.

کار آن کارست ای مشتاق مست
 کاندر آن کار ار رسد مرگت خوش است
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

کار واقعی که کمترین ضرر به ما و دیگران وارد می‌شود این است که، صبح که بیدار می‌شویم هر لحظه در مقابل هر کاری، هر حرفی، هر اتفاقی که برای ذهن خوشایند و ناخوشایند است فضا باز کنیم، بدون قضاوت، خوب و بد نکنیم. من ذهنی از بی‌واکنشی کوچک می‌شود و در اثر ادامه می‌میرد و ما آزاد می‌شویم. بی‌واکنشی نشان صادق بودن ماست و این کار سخت است، درد هوشیارانه را با کمال میل بکش. به حرف کارافزایان دوستان و خویشان گوش نده، چون می‌دانی آنها من‌ذهنی دارند و بدان حرف مردم همان طوفان نوح است که تو را غرق خواهند کرد. بزرگانی مثل مولانا را راهنمای خود کن زیرا آنها به تو کمک می‌کنند سوار کشتی یکتایی شوی.

هر ولی را نوح و کشتیان شناس
صحبت این خلق را طوفان شناس

کم گریز از شیر و اژدرهای نر
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست.

با سپاس فراوان، افسانه، اصفهان



خانم طاهره از بندرعباس



به نام عشق

گر قضا پوشد سیه همچون ثبیت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۲۵۸

قضا و تقدیر الهی اینطور طراحی کرده که انسان برای مدتی به جهان فرم برود و عینک‌های هم‌هویت شدگی به چشمش بزند و جدایی را تجربه کند. این تجربه جدایی همراه با درد است تا انسان را بیدار کند و دوباره آگاهانه به سمت او برگردد و با عینک بی‌فرمی دنیا را تماشا کند. ولی اگر متوجه قضای الهی نشود یا متوجه شود ولی مقاومت و قضاوت کند دردها شدید و شدیدتر می‌شوند. در حقیقت قضای الهی با ایجاد دردهای بیشتر، قصد کمک به انسان را دارد. زندگی مشتاق ماست. می‌خواهد ما مرکزمان را خالی از همانیدگیها کنیم تا به ما دسترسی پیدا کند و خرد خود را از طریق ما بیان کند. هر چه خواب همانیدگیهای ما عمیق‌تر، تیرهای زندگی دردناکتر.

از کرم دان این که می ترساندت
تا به ملک ایمنی بنشاندت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۲۶۱

خدا شما را می ترساند تا به شما بفهماند به چیزهای آفل چسبیده‌اید. غصه‌ها، دردها و ترسها آمده‌اند تا به من بگویند اشکال دارم، زرنگم، صادق نیستم، در خواب همانیدگیها فرو رفته‌ام، وجودم سرد و سنگین شده است. اگر تیرهای قضا به من نخورد من چگونه متوجه کج کاری خودم شوم؟ چگونه به سرزمین امن سفر کنم؟ چگونه اعتیاد به جهان فرم را ترک کنم و چگونه تسلیم شدن را یاد بگیرم؟

پس شکر گزار می شوم و هر لحظه منتظرم تا تیر قضا همانید گیهایم را به من نشان دهد. دردها از راه نمی رسند تا مرکز ما باشند و تا ابد ما را به رنج و غم گرفتار کنند. دردها آدرس خانه امن خداوند را به ما می دهند. شرط ورود به خانه امن دوست، فضاگشایی و پذیرش بی قید و شرط اتفاق این لحظه قبل از قضاوت است. ستیزه و مقاومت با فرم این لحظه، مانع گشوده شدن در خانه دوست می شود و ما را دوباره در کوچه پس کوچه های ذهن سوزان سرگردان و غمزده می کند. پس بهتر است هر چه زودتر دست از شیطنتهای خود برداریم و تسلیم امر او شویم تا شیره زندگی نصیبمان شود و از درد و رنج فراق رهایمان کند.

با سپاس فراوان طاهره از بندرعباس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com